

۳۱۴- دفاع از حزب کمونیست شوروی

کیانوری که در سال ۱۳۶۲ آن اظهارات را کرده بود، در خاطرات خود به کلی آنها را فراموش نموده می‌گوید اکثریت ادعا می‌کرد که چون ما در ایران هستیم پس واقعیات را بهتر تشخیص می‌دهیم. در حالی که اکثریت اشتباه می‌کردند، زیرا نصایح حزب کمونیست شوروی را نمی‌شنید.^۱ آن روی سکه این عبارت، یعنی دفاع از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که بدون اشتباه عمل می‌نمود و همه تقصیرها باید به پای اکثریت رهبری حزب توده نوشته شود که راهنمایی دلسوزانه برادر بزرگتر را گوش نمی‌کرد. مرحوم طبری نیز بر همین منوال حزب کمونیست شوروی را تبرئه می‌کرد. منتها او می‌گفت اشتباه حزب کمونیست شوروی بر اساس اطلاعات غلطی بود که از حزب توده ایران به آن می‌رسید.

از طرف دیگر کیانوری رهبری حزب توده را به اکثریت و اقلیت تقسیم بندی کرده، خود را در اپوزیسیون (به معنای مخالف آن اکثریت) و در مقابل آنها به عنوان اقلیتی (البته اقلیت یک نفره) که همیشه بر اکثریت خطا کار می‌شورید، قلمداد کرده است. او بدین وسیله می‌خواهد بگوید اکثریت رهبری حزب توده مواضع غلط و برداشت‌های اشتباه آمیزی در قبال ملی شدن نفت و دکتر مصدق داشت که بر اثر بی‌اعتنایی به راهنمایی درست حزب کمونیست شوروی عارض آنها شده بود، و خود او در اقلیت بود که به علت چشم و گوش داشتن به اندرزهای کرملین مواضع درستی انتخاب می‌کرد ولی حریف آن اکثریت لجوج نمی‌شد. در حالی که اولاً دیدیم که نقش کیانوری از همه رهبران حزب جنجالی‌تر و مخرب‌تر بود و به تنهایی حزب را به بیراهه می‌کشید. ثانیاً در کمونیسم بین‌الملل، اکثریت و اقلیت و مخالفت و رأی آزاد انسان‌ها هیچ مفهومی نداشت. اینکه اکثریت نسبت به رهنمود (دستور؟) حزب کمونیست شوروی بی‌توجه بوده باشد، یک جوک بی‌نمک است. در این مجموعه جهانی یک نفر می‌گوید و بقیه اجرا می‌کنند.

۳۱۵- فریاد هل من مبارز در گورستان

کیانوری در حدود صفحات ۹۰ - ۲۷۰ مطالبی دارد که سراسر ضد و نقیض، غیر قابل قبول و اکثراً تکراری می‌باشند و ما قبلاً به بیشتر آنها جواب داده‌ایم. برای پرهیز از پرگویی بیشتر، به بعضی از اظهارات و استنادات او - بدون پاسخگویی چندانی - اشاره و سپس نتیجه‌گیری می‌کنیم:

اول - در صفحه ۲۷۱ می‌نویسد «با شکست کودتای ۲۵ مرداد ستاد کودتا به شدت مخفی شد و اقدامات کودتاچیان از زیر دید حزب ما خارج گردید» بعد، مطلب به کلی از دستش خارج می‌شود و در صفحه ۲۸۵ می‌گوید «متأسفانه ما از جریان کودتای ۲۸ مرداد خیلی دیر خبردار شدیم»!

دوم - در صفحات ۳ - ۲۷۱ برای اثبات اظهارات خود و ضعف دکتر مصدق به خاطرات سرلشکر گیلانشاه و اردشیر زاهدی در کتاب پنج روز رستاخیز ملت ایران تألیف منصور علی اتابکی و احمد بنی‌احمد استناد می‌کند.

سوم - در صفحات ۷۵ - ۲۷۳ به گفته‌های کسانی از قبیل جمال امامی و ابوالحسن عمیدی نوری استناد می‌جوید که در دشمنی آنها با مصدق شکی وجود ندارد. چهارم - در صفحه ۲۸۵، خودستایانه و برای چندمین بار نجات دکتر مصدق و مجموعه نهضت ملی ایران را به حزب توده نسبت می‌دهد و می‌گوید «چرا ستوان شجاعیان در شب ۲۵ مرداد جان خود را به خطر انداخت و دکتر مصدق و نهضت را نجات داد؟»

پنجم - اما در صفحه ۲۷۰ مطلب نوظهوری دارد و آن این که سعی می‌کند شریک یا اگر بتواند شرکایی برای شعار «جمهوری دموکراتیک» که حزب توده بعد از کودتای ۲۵ مرداد سرداد و مملکت را به ورطه وحشتناکی کشید، پیدا کند. او بدو می‌گوید «پس از فرار شاه... رهبری حزب شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح کرد» و به عنوان پشتوانه طرح این شعار می‌گوید «تنها حزب توده ایران چنین شعاری نداد» بعد برای استحکام بیشتر بر ادعای خود می‌نویسد «دکتر فاطمی... در میتینگ عظیم میدان بهارستان خواستار انحلال نظام سلطنت گردید» که یک دروغ مسلم است. سپس می‌گوید

فاطمی در سرمقاله باختر امروز نوشت «خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد رفت» این جمله فاطمی هم به هیچ وجه دلیلی برخواستار شدن «انحلال نظام سلطنت» نیست. بعد تلاش می‌کند از یک مرجع دیگر به نفع مدعیات خود سندی بیرون بیاورد و می‌نویسد «در کتاب خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی جریان دقیق در میتینگ [آن روز] میدان بهارستان که عمده‌ترین شعار شرکت‌کنندگان ما شاه نمی‌خواهیم بود، آمده است» ولی این شعار نیز دلیل تأیید «انحلال نظام سلطنت» و یا موجّه جلوه دادن شعار «جمهوری دموکراتیک» نمی‌باشد. کیانوری به زمین و زمان می‌گوید تا موافقان موجهی برای شعار حزب توده که به ظن قوی و دلایل متعدد سبب ۲۵ سال استیلای استعمار بر ایران گردید، دست و پا کند؛ اما توفیقی نیافته است. زیرا دکتر فاطمی، نه در میتینگ میدان بهارستان، نه در سه شماره آخرین باختر امروز و نه در هیچ کجای دیگر مطلقاً یک کلمه درباره «انحلال نظام سلطنت» نه گفت و نه نوشت. فاطمی هم مانند جمعیت تظاهر کننده فقط خواهان برکناری محمد رضا شاه از سلطنت و «محاكمه و مجازات» او بود.^۱

ششم - در مقابل سؤال مصاحبه کننده که می‌پرسد چطور شد حزب توده با وجود یک شبکه مقتدر نظامی در کودتای ۲۸ مرداد مقابل آن مقاومت نکرد، کیانوری پاسخ می‌دهد «آقا! قلم در دست دشمن است و هر چه می‌خواهند می‌نویسند. درباره افسانه شبکه مقتدر نظامی بلافاصله توضیح خواهم داد» ص ۲۸۶

و «توضیح» او. این افسانه‌سرایی هاست: «ما در حد توانمان تلاش کردیم. ما کودتای ۲۵ مرداد را به دکتر مصدق اطلاع دادیم. ما کمک کردیم که نصیری دستگیر شود و جان مصدق نجات پیدا کند. ما آقای ریاحی را خبر کردیم. ما به تمام شبکه افسری اطلاع دادیم که آماده باش باشند» و «ما» و «من»‌های دیگر. ولی او توضیح نمی‌دهد این آماده باش «شبکه افسری» چه خاصیتی داشت؟! تأیید می‌کنیم که تا ۴۸ ساعت آماده باش افسران و کادرها در خانه‌ها درست است. اما این آماده باش حزبی بعد

از تحقق کامل کودتا و وقتی بود که حزب توده احساس کرد بازی را باخته است؛ نه برای زمانی که ضرورت داشت.

به همه این رجز خوانی‌ها، باید لااقل این جواب را داد (همانطور که قبلاً هم گفته‌ایم) حزب توده در دستگیری سرهنگ نصیری و خبرکردن سرتیپ ریاحی کوچکترین نقشی نداشت. مصدق شخصاً با اعتراض و پرخاش ریاحی را خبر کرد و به او گفت چرا در چنین موقعیتی به میهمانی منزل دخترش در شمیران رفته است و به چه علت سرپست خود حاضر نیست و دستور دستگیری نصیری را نیز در همین مکالمه صادر کرد. اعتراض و دستور مصدق به ریاحی، بعد از آن بود که ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۲۴ مرداد آشتیانی به او تلفن کرد و خطر کودتا را یادآور شد و از طرف دیگر پیام رمزی سرگرد فولادوند نیز به پیک موتور سوار عباس فریور، صحت کودتا را تأیید کرد.

۳۱۶- جان کلام

کیانوری ضمن این صفحات باز هم ادعای قبلی خود را مبنی بر تماس‌های تلفنی با دکتر مصدق، آمدن سرهنگ مبشری به منزل خود و دادن خبر کودتا به مصدق، دستگیری ۶۰۰ نفر از کادرها در شب ۲۷ مرداد، بستن کارخانه‌ها، شجاعت افسران توده‌ای، آماده باش افسران به دستور حزب و... خلاصه هر آنچه که قویاً مورد شک و انکار تاریخ قرار گرفته است تکرار می‌کند و مخصوصاً روی نجات جان مصدق و نجات کل نهضت ملی ایران اصرار می‌ورزد تا شاید این تکرارها اثر مسموم خود را ببخشند. ولی از آنجا که او حتی در این خیالبافی‌ها هم صداقت ندارد، تمام مدعیات من در آوردی درباره کمک حزب توده به نهضت ملی و مصدق را به یکباره زیر پا می‌گذارد و عمق ذهنیت خود را بروز می‌دهد و می‌گوید: از نهضت ملی ایران، چرا ما باید دفاع می‌کردیم...؟! جان کلام کیانوری و حزب توده در همین جمله آشکار می‌گردد. کیانوری که در خاطرات خود تمام سعی و تلاشش را به کار برده تا ثابت کند که او و حزبش همکار و حامی مصدق بوده‌اند، در اینجا تمام دستاوردهای خویش را بر باد می‌دهد و با توضیحات تکمیلی می‌افزاید «تمام امکانات دست خود آنها بود... پس

این آقایان افسران جبهه ملی کجا بودند؟» و رک و بی پرده نتیجه گیری می کند که «این مصدق بود که باید از دولتش دفاع می کرد»^۱ نه حزب توده که راهی جداگانه از مصدق و نهضت ملی و مردم ایران می پیمود و ساز خودش را می زد! تمام زجر و رنج و عقیده و تلاش مصدق این بود که نمی خواست از «دولتش» به مفهوم ایرانی واژه دفاع کند، بلکه هدف غائی او سر بلندی ملت و دفاع از مردم در مقابل جور و ظلم دولت ها بود. مصاحبه کننده که به نظر می رسد آمادگی دارد و ظاهراً بر اثر اغواطات کیانوری تحریک شده است، در تأیید نظرهای اخیر او می گوید:

مسئولیت دکتر مصدق و نظامیان وابسته به جبهه ملی روشن است. این صحیح است که آنها برای لوٹ کردن این مسئولیت و توجیه عملکرد خود، حزب توده را مستمسک قرار داده اند (گویا حزب توده باید از آنها حفاظت می کرد و حال آنکه اهرم های قدرت در دست خود آنها بود)^۲

در واقع تمام کتاب خاطرات کیانوری برای محکوم کردن مصدق و ملکی و سایر عناصر ملی تنظیم شده است. از طرفی کیانوری درباره توان تشکیلاتی حزب توده داستان ها گفته و رهبری حزب نیز بی موقع قدرت نمایی کرده و مملکتی را به آشوب کشیده است، از طرف دیگر وقتی موقع عمل فرا می رسد و خود توده ای ها می پرسند پس چه شد آن همه رجزخوانی و هل من مبارز که «کودتا را به ضد کودتا تبدیل می کنیم» آنگاه کیانوری پاسخ می دهد که در روز کودتا «ما امکان مقابله نداشتیم!»

کیانوری برای سلب مسئولیت از خود در روزهای کودتا می گوید «تمام امکانات دست خود آنها [یعنی دولت جبهه ملی] بود» و این در حالی است که اعتراف دارد به غیر از سرهنگ ممتاز، هیچ یک از افسران و اکثر یاران غیر نظامی در دستگاه مصدق به او وفادار نبودند و جزو خائنین از کار درآمدند.^۳ با این اعتراف مبنی بر محاصره مصدق از «خائنین» و نقل قول از سرهنگ نجاتی در مجله ایران فردا که تمام امکان افسران ملی در

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۸۶

۲- همانجا، ص ۲۷۷

۳- همانجا، ص ۲۷۹

۲۸ مرداد را پنج نفر با پنج اسلحه کمری نشان می‌دهد و نجاتی گفته بود که «ما قطره‌ای در مقابل دریا بودیم»^۱ دیگر کدام «امکانات در دست خود آنها» باقی می‌ماند؟ حتی خود مصاحبه‌کننده نیز برای محدودیت امکانات طرفداران مصدق مصاحبه نجاتی را نقل کرده است. ولی این اسناد هم تفاوتی در داوری دو طرف مصاحبه ایجاد نمی‌کند. در اینجا کیانوری دست خود را رو می‌کند و گفته‌های ما (در مورد مخالفت شدید حزب با مصدق) را اجباراً تأیید می‌نماید. مصاحبه‌کننده طی دو سؤال می‌گوید «در واقع در این دورانی که به گفته شما سیاست حزب در قبال مصدق اصلاح شده بود، شما از انتقادات تند دست برداشته بودید و حتی از طریق افشای این توطئه‌ها، مردم را علیه مصدق تحریک می‌کردید... آیا این عملکرد در جهت تضعیف مصدق و قدرت‌گیری حزب نبود؟» کیانوری پاسخ می‌دهد «خیر! در آغاز این طور بود، ولی بعد نه!»

می‌گوییم در آغاز که «این طور بود» و خود کیانوری هم نسبت به آن، یعنی «تحریک» مردم علیه مصدق اعتراف می‌کند، ما مطلبی نمی‌افزاییم. اما قابل توجه این است که کیانوری در توضیح و تشریح «ولی بعد نه» خود که دوران صلح و دوستی حزب با مصدق را منظور نظر دارد، با چه زبان تلخ و نفرت‌انگیزی از او ایراد می‌گیرد: ما ضعف‌های دکتر مصدق، اعتماد زیاد او در برابر امریکا را نقد می‌کردیم و به او می‌گفتیم که آقا! بالاخره تصمیم بگیر و دشمن خود را بشناس. ما چاره‌ای جز این نداشتیم. می‌بایست مردم را هم روشن می‌کردیم و به آنها نشان می‌دادیم که سیاست دکتر مصدق در این زمینه [یعنی سیاست خارجی مصدق] غلط است.

جان کلام اینجاست که هم مصدق را بوالهوسانه هو می‌کردند و هم می‌خواستند آبرویش را نزد مردم ببرند و سکه یک پولش کنند. عجب حمایتی؟ چه دوستی صمیمانه‌ای؟ و چه ادب و احترامی؟! تازه ایکاش کیانوری در این پیام تبلیغاتی و بازرگانی نیز ذره‌ای صداقت می‌داشت.

۳۱۷- یادداشت یکی از افسران محافظ

همانطور که کینه کیانوری نسبت به مخالفان خود پایان ناپذیر است، افتخاراتی که او برای قهرمانان خود ساخته حزب توده درست می‌کند نیز تمامی ندارد. حرفی نداریم که او افتخارات حزب توده را - اگر داشته باشد - بگوید و بزرگ و تکرار نماید. ولی وجدان تاریخ نمی‌پذیرد که او مرتب دروغ بگوید و تکرار کند تا شاید ملکه ذهن بعضی از جوانان نامطلع بشود.

کیانوری برای بار چهارم و بطور جداگانه از رشادت ستوان شجاعیان صحبت می‌کند که برخورد این دفعه او بسیار مزورانه است. او در صفحه ۲۸۵ می‌نویسد:

معنی اینکه ما توطئه‌های نظامی را - علی‌رغم اینکه خطر لو رفتن سازمان افسری ما را در برداشت - به دکتر مصدق اطلاع می‌دادیم چیست؟ چرا ستوان شجاعیان در شب ۲۵ مرداد جان خود را به خطر انداخت و دکتر مصدق و نهضت را نجات داد؟! به تاریخ باید منصفانه برخورد کرد.

کیانوری با این اظهارات، صریحاً می‌گوید اولاً سازمان نظامی با وجود خطر لو رفتن، دستورات حزب مبنی بر انجام امور ملی و میهنی را به عهده می‌گرفت و خبرهای فوق‌سری مملکتی را که به کیانوری می‌داد، او قبل از رد کردن به سفارت شوروی در اختیار دکتر مصدق می‌گذاشت. ثانیاً شجاعیان نه روی احساسات شخصی که حسب تکلیف تشکیلاتی سازمان نظامی حزب، جان خود را به خطر انداخت. ثالثاً نتیجه عمل شجاعیان به تنهایی باعث نجات نهضت ملی ایران گردید!! این گونه او به تاریخ «منصفانه برخورد» می‌کند.

ما قبلاً از کار شایان توجه ستوان شجاعیان صحبت کردیم. اما یکی از افسران ارشد او می‌گوید در قهرمان ساختن شجاعیان «کاملاً مبالغه شده است» سرگرد موسی مهران یکی از افسران گارد نخست وزیری بود که در آن زمان با درجه سروانی در قرارگاه مصدق خدمت می‌کرد. آقای مهران در جواب برخی سئوال‌های نگارنده که توسط جلیل بزرگمهر به او منتقل شده بود، سه صفحه یادداشت اختصاصی تهیه کرد و از همان طریق در اختیارم قرار گرفت. مهران درباره ستوان شجاعیان می‌نویسد: «به شهادت

و جدان، نامبرده در شب ۲۵ مرداد به دستور این جانب با دو کامیون نفرات نظامی که در اختیار داشت از جلو کلاتری مرکز به چهار راه حشمت الدوله و تقاطع کاخ حرکت و با قرار دادن کامیون‌ها در وسط چهار راه، سدی در مقابل حرکت کامیون‌های افراد گارد و تانک و سایر تجهیزات کودتاگران ایجاد نمود که در تضعیف روحیه سرهنگ نصیری و سایر افسران گارد کاملاً مؤثر بود ولیکن رفتارشان مانند سایر افسران حزب توده مرموز و کلیشه‌ای و بدون ابتکار و جوش و خروش فردی بود و اگر اطلاعاتی داشت هیچ‌گاه بروز نداد و ساکت و خاموش بود. و اما در مورد عمل و انجام وظیفه آقای ستوان شجاعیان در روز ۲۸ مرداد، نامبرده با استقرار در پست خود در چهار راه حشمت الدوله از ساعت ۱۵ در مقابل هجوم و حمله نظامیان درباری و اراذل... ایستادگی و مقاومت نموده و در ساعت ۱۶ هنگامی که واحدهای تیپ یکم کوهستانی ترک مقاومت نمودند و روانه سربازخانه شدند، به علت زخمی شدن از ترکش گلوله جهت معالجه به بیمارستان برده شده است.^۱

طبق یادداشت‌های سرگرد مهران، ستوان شجاعیان با وجودی که خیلی خوب مقاومت کرد: اولاً در ۲۸ مرداد فقط از ساعت ۳ تا ۴ بعد از ظهر جنگید. ثانیاً در تمام این روزها مطابق تکالیف نظامی خود عمل کرد. ثالثاً از چگونگی دستگیری سرهنگ نصیری به دست شجاعیان هیچ سخنی در میان نیست و همانطور که در هیچ منبع دیگری هم نیامده، به نجات نهضت وسیله شجاعیان حتی اشاره‌ای نیز نشده است؛ با این که این موضوع، مورد سؤال ما از مهران بود و کیانوری هم جهت تأیید بعضی از گفته‌های خود به مصاحبه اوائل انقلاب آقای مهران استناد کرده است. عمل شجاعیان در آن روز با هر شگردی بوده، مطلقاً و کوچکترین ارتباطی با دستور یا رهنمود سازمان نظامی حزب توده نداشته است؛ سهل است که احتمال دارد مقاومت نظامی او به علت ابتکار «خودسرانه»! مورد بازخواست رهبری حزب هم واقع شده باشد. ولی امروز کیانوری با جستجو در دل تاریخ توانسته در بین حدود ۶۰۰ افسر فقط دو قهرمان پیدا کند: یکی

۱- سرگرد بازنشسته ارتش موسی مهران، یادداشت مورخ ۱۵ آبان ۱۳۷۳، این یادداشت در اختیار نگارنده است.

سرهنگ پرمان در وقایع ۳۰ تیر که معلوم شد در آن زمان اصلاً عضو سازمان نظامی حزب نبوده و دیگری شجاعیان که بر حسب احساسات شخصی در پستی که به او محول شده بود عمل کرده است.

۳۱۸- پیوستن افسران به حزب بعد از کودتا

در ادامه پاسخ به مصاحبه کننده راجع به علت عدم مقابله سازمان افسری حزب با کودتای ۲۸ مرداد، کیانوری جواب می دهد:

من شرح واقعه ۲۸ مرداد را قبلاً گفته‌ام... درباره سازمان افسری اغراق زیاد می شود... آنقدر در تدوین تاریخ و اتهام زدن به ما بی انصافی می کنند که غیر عادی است. اگر این آقایان واقعاً «محقق» و «مورخ» اند باید حقیقت را بنویسند. ولی به ما که می رسند، چشم روی هم می گذارند و هر لاطائلاتی که گفته شده است را بدون سند و مدرک تکرار می کنند. در مسئله اغراق در قدرت سازمان افسری حزب توده ایران من عیناً نوشته خودم را که قبلاً چاپ شده است می آورم... از این تعداد تنها نزدیک به ۳۵۰ نفر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سازمان افسری بودند و نزدیک به ۱۲۰ نفر دیگرشان در دوران بعد از ۲۸ مرداد تا هنگام لو رفتن به تدریج به سازمان افسری ما پیوسته بودند.^۱

این چه توقعی است که آقایان «محقق و مورخ» باید حقیقت را بنویسند و تنها کیانوری و سایر نویسندگان حزب توده از این قاعده مستثنی باشند؟ اکثر محققین و مورخین حقیقت را نوشته‌اند و اگر عده‌ای برخلاف واقعیت‌ها مطالبی در این موارد نوشته‌اند، ماخذ و منبع آنها اسنادی است که مورخان کمونیست و توده‌ای منتشر کرده‌اند. جایی که کیانوری یک کلمه مطابق واقعیت نوشته و تاریخ را به نفع خود و حزب توده و شوروی و اروونه نویسی کرده است، چطور انتظار حقیقت نویسی از جانب

دیگران را دارد؟ در همین جمله که به دیگران درس حقیقت نوشتن می‌دهد، خودش مرتکب یک خلاف واقعیت بزرگ شده است. او می‌گوید سازمان افسری حزب توده بعد از ۲۸ مرداد موفق به جذب ۱۲۰ افسر شده است تا از مجموع افسران حزبی در روز کودتا ۱۲۰ نفر بکاهد و در نتیجه، هیئت سازمان ۶۰۰ نفری حزب، کوچکتر و کم‌رمت‌تر از آنچه بالفعل بوده است نشان داده شود.

در حالی که شکی نیست پس از شکست ۲۸ مرداد و در دوران اختناق و تسلط سازمان‌های کنترل و پاکسازی در ارتش که به قول خود توده‌ای‌ها زیر ممیزی سیا و انتلیجنس سرویس قرار گرفته بودند، هیچ افسر و درجه‌دار و سربازی جرئت پیوستن به حزب توده را نداشت. بعکس، عده‌ای از آنها حزب را ترک کرده و یا اصولاً از فعالیت سیاسی دست برداشتند. این همان اصلی است که کیانوری در آغاز خاطراتش قبول و اذعان کرده که حتی در صفوف حزب و اتحادیه‌های وابسته به آن پس از ۲۸ مرداد فرارهای دسته‌جمعی صورت می‌گرفت. بعد از شکست فرقه دموکرات در آذربایجان دیدیم با اینکه ابعاد بگیر و ببند هرگز به اندازه کودتای ۲۸ مرداد فاجعه‌آمیز نبود، چگونه کادرها بطور دسته‌جمعی حزب را ترک کردند و بعضی از ترس گرفتاری پنهان شدند و بعضاً از جهت قطع ایمان آن را ترک گفتند. فاجعه آذربایجان در هر اندازه‌ای که بود، مانع از پیوستن جدید شد و بلافاصله کسی عضو نشد و افسرانی که با فرقه همکاری کرده بودند و موفق به فرار نشدند، حتی آنها که مظنون به همکاری با فرقی‌ها بودند، جرئت آفتابی شدن را نداشتند. بنابراین چطور ممکن است بعد از کودتای ۲۸ مرداد که بسیار فراگیرتر بود افسری جرئت پیوستن به حزب توده را داشته باشد. آماری که کیانوری ساخته فقط برای تبرئه سازمان افسری نسبت به بی‌عملی است که از طریق رهبری حزب تحمیل شده است. بعد از ۲۸ مرداد، افسران حزب گروه‌گروه به همین آقای کیانوری با التماس پیغام می‌دادند که ترتیب فرار آنها داده شود. در چنین شرایطی چگونه می‌توان احتمال عضویت جدید، حتی برای غیرنظامیان قائل شد. با این اوصاف کیانوری انتظار دارد مورخ و محقق «حقیقت» را بنویسد و «به تاریخ باید منصفانه برخورد کرد»!

۳۱۹- امروز و ارزیابی چهل سال پیش

در انتهای نقل قول از کتاب سابق خود، کیانوری می‌نویسد:

این اعداد واقعی نشان می‌دهد که افسانه امکانات حزب توده ایران در ارتش چقدر از واقعیت به دور است و دشمنان و مخالفان و منافقان برای بیرون کشیدن مسئولان واقعی از زیر بار مسئولیت و سنگین کردن مسئولیت حزب ما تا چه اندازه از دروغ و افترا بهره‌گیری می‌کنند.^۱

اگر کیانوری می‌خواهد حزب توده را تبرئه کند چرا راه آن را در شلاق زدن به پیرمردی می‌داند که جز خواستن استقلال و آزادی برای ایران چیزی در نظر نداشت؟ جمله «بیرون کشیدن مسئولان واقعی از زیر بار مسئولیت» با توجه به عبارت قبلی کیانوری (این مصدق بود که باید از دولتش دفاع می‌کرد) دقیقاً منظور او دکتر مصدق و یاران نزدیکش می‌باشد که باید در مقابل حزب قدرتمند توده واجد همه نوع ضعف گردند. برخورد کیانوری در قبال قدرت حزب توده برخورد دوگانه عجیبی است. وقتی نوبت لاف زدن و نمایش و تظاهراتی فرا می‌رسد که مآلاً به منظور تضعیف نهضت ملی انجام می‌شده، حزب توده فوق‌العاده قوی و قدرتمند است و هنگامی که انتظار استفاده عملی و حرکتی مثبت از این قدرت خارق‌العاده می‌رود، حزب توده توان رزمی ندارد، هیچ یک از اهرم‌های قدرت در دست حزب نیست و اصلاً به رهبران حزب بزرگ چه مربوط است که از مصدق دفاع کنند! بردارید رپورتاژهای حزب توده را به مناسبت تظاهرات سالگرد قیام تیر (در بعد از ظهر ۳۰ تیر ۱۳۳۲) بخوانید و ببینید چه گزافه‌هایی از نیروی خردکننده خود گفتند و نوشتند و برعکس، چگونه تظاهرات صبح آن روز را که از طرف احزاب جبهه ملی برگزار شد تخطئه و تحقیر نمودند و آنگاه که کودتای ۲۸ مرداد فرا می‌رسد از «نمایش بسیار ضعیف جبهه ملی» توقع دارند به میدان برود و بجنگد، زیرا که خود فاقد قدرت عملی و ناگهان هیچ‌کاره می‌شوند. همه باد و بروت و لاف و گزاف سالگرد ۳۰ تیر در ۱۳۳۲ بعد از یک ماه تبدیل به ضعف و زبونی

می‌گردد و آن مقدار معتنابه کادر و عضو افسر و سمپاتیزان یکباره در ۲۸ مرداد فرو می‌خوابد.

کیانوری تعداد اعضای حزب و سازمان جوانان در زمان نهضت نفت را می‌گوید نزدیک به ۶ هزار نفر بودند.^۱ ولی فراموش می‌کند که پیش از آن کادرهای آماده را تنها در سازمان‌های مخفی تهران ۲۵ هزار نفر برآورد کرده بود. او در نامه‌ای که به خط خود اواخر سال ۱۳۳۲ برای کمیته مرکزی مقیم مسکو نوشت تقریباً مشابه همین استدلال ما را مطرح کرده بود ولی متأسفانه در خاطراتش به کلی منکر گفته‌های خود در آن نامه می‌شود و زیر همه چیز می‌زند. کیانوری ۴۰ سال قبل نوشته بود:

برای تبرئه رهبری حزب ارزیابی نادرستی از نیروهایی که در کودتا شرکت کرده‌اند به عمل آمد. نیروهای دشمن خیلی بیش از آنچه واقعاً بوده، و نیروهای خودی و ضد کودتا خیلی کمتر از واقعیت به حساب آمده تا این نتیجه‌گیری شود که این شکست اجتناب ناپذیر بوده و اگر کمیته مرکزی در دوران یک سال پس از ۳۰ تیر هیچ‌گونه نقصی در کارش نبود باز هم شکست حتمی بود.

این تحلیل نه تنها نقش آموزنده و تجهیزکننده ندارد بلکه... مایوس‌کننده است [افراد حزبی] اعتماد خود به نیروهای خود را از دست می‌دهند و به این نتیجه می‌رسند که اگر هم نهضت قوی باشد و امکانات مثبت و مساعد زیادی به دست آورد همیشه عدهٔ قلیلی اوپاش به آن صورت مفتضح می‌توانند پیروزی‌های به دست آمده را نابود سازند.^۲

ما نیز بر همین جریان‌ها اصرار می‌ورزیم.

۳۲۰- آمار و امکانات سازمان افسری

کیانوری در صفحات ۸-۲۸۷ بر پایهٔ بی‌قدرتی سازمان افسری آماری ارائه

۱- همانجا

۲- همان منبع، ص ۳۳۰

داده که حسب آن، سازمان افسری حزب در مرداد ۱۳۳۲ جمعاً دارای ۴۲۹ افسر بوده است و از این عده ۲۴۳ افسر در تهران اشتغال داشتند. کیانوری می‌نویسد «از این عده افسران توده‌ای در تهران که پس از حذف پزشک و دانشجو ۱۴۵ نفر می‌شدند، عده زیادی در مشاغل قضایی، دادرسی ارتش، مشاغل اداری... - یعنی در مشاغل غیر عملیاتی نظامی - قرار داشتند» پس وقتی که این عده را هم از ۱۴۵ نفر کسر کنیم، سازمان افسری حزب توده، یعنی کشک! اما به نظر می‌آید واقعیت چیز دیگری باشد. فریدون آذرنور که در آن زمان «یکی از کادرهای رهبری سازمان افسری حزب توده» بود، در پاسخ اظهارات اخیر کیانوری راجع به امکانات حزب در روز ۲۸ مرداد می‌گوید «عمل بازدارنده و مخرب کیانوری در جلوگیری از پیشنهاد اعتصاب به منظور مقابله با کودتاچیان خیانت آشکاری است که البته نه به ابتکار شخصی وی، بلکه آگاهانه به دستور بیگانگان انجام گرفته است... افسانه‌سازی‌های کیانوری از قبیل مکالمات تلفنی با مصدق، کوشش‌هایی در جهت تضعیف نقش و پتانسیل سازمان افسری... دروغ، تحریف، وارونه جلوه دادن حقایق همه و همه حلقه‌های زنجیری هستند که بطور نامرئی... برای پرده پوشی و در نهایت امر به فراموشی سپردن این خیانت تاریخی به کار می‌روند» آذرنور سپس با توجه به مذاکره با خسرو روزبه، لیست این افسران در کتاب سیر کمونیزم در ایران و ۳۷ افسری که توانستند از مرز خارج شوند، تعداد افسران سازمان یافته در شبکه را ۶۲ تن بیشتر از آمار کیانوری ذکر می‌کند و می‌گوید این «۴۹۱ نظامی دقیق‌ترین رقم متشکل است که در روز لو رفتن سازمان افسری می‌توان ارائه داد» طبق نظر کارشناسی آذرنور «اطلاعاتی که کیانوری از آمار افسران ارائه می‌دهد، همه از منابع امنیتی استخراج شده است» زیرا هیچ وقت حزب آمار تفکیکی از افسران را در اختیار خود نداشت.

فریدون آذرنور با افسوس و اندوه می‌نویسد «حال بینیم در آن غفلت تباه‌آور هشت اجرائیه، سازمان افسری چه امکاناتی در صحنه عمل داشت: فرماندهی گروهان پیاده مستقر در چهار راه مخبرالدوله که یکی از مهمترین نقاط حساس استراتژیکی با - فت به حساب می‌آید به عهده سروان رمضان مشرفیان کردستانی از اعضای فعال

سازمان افسری بود. او مأموریت داشت تمامی خیابان‌های شرقی - جنوبی از خیابان چراغ‌گاز تا خیابان شاهرضا (شامل سعدی شمالی و جنوبی) و تمامی خیابان‌های شرقی - غربی از مجلس شورای ملی تا خیابان شاه (شامل میدان بهارستان، خیابان‌های شاه‌آباد، اسلامبول و نادری) را در کنترل داشته باشند... در حدود هفتاد درصد افسران جوان زرهی و فرماندهان تانک‌های شرمین از فارغ‌التحصیلان یکی دو سال قبل از مرداد ۱۳۳۲ به اضافه برخی از فرماندهان رده بالاتر ارابه جنگی از اعضای سازمان افسری بودند. سروان کلالی که اعدام گردید با تانک‌های خود مأمور خیابان‌های اطراف ستاد ارتش، یعنی باغ ملی، خیابان سوم اسفند، قوام السلطنه، جنوب خیابان فردوسی تا چهارراه عزیزخان بود. فرماندهی چهار تانک مستقر در بی‌سیم مأمور حفاظت فرستنده رادیو تهران به عهده ستوان یکم قربانی نژاد عضو سازمان افسری بود که پس از گذراندن ۱۵ سال در زندان‌های شاه، پس از انقلاب اعدام گردید. اگر به ستوان یکم قربانی نژاد کوچکترین اشاره‌ای می‌شد، قادر بود اشغال‌کنندگان رادیو مانند زاهدی و همراهانش را در یک لحظه نابود کند و همین عمل ممکن بود تمام برنامه‌های کودتایچیان را نقش بر آب نماید [تأیید کامل نوشته‌های دکتر کشاورز در این مورد] فرمانده تانک‌های مستقر در اطراف منزل نخست وزیر به عهده ستوان شجاعیان بود... جالب است که از فرماندهان تانک‌هایی که به خانه مصدق حمله کردند یکی هم سروان ایرج ایروانی عضو سازمان افسری بود که در نتیجه همان غفلت و بی‌عرضگی هیئت اجرائیه، به علت نداشتن هیچ دستوری از بالا در آن ساعات سرنوشت ساز دو رفیق حزبی [شجاعیان و ایروانی] با توپ و مسلسل همدیگر را خنثی می‌کردند... همه اعضای سازمان افسری در روز بیست هشتم مرداد در انتظار دستور از بالا بودند که وارد عمل شوند. در بین آنها ۲۹ افسر هوایی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس و ۲۳ افسر ژاندارمری بودند که هر کدام متناسب با وضع شغلی - اجتماعی، امکانات خود را داشتند. درباره نقش افسران شهربانی عضو سازمان که هر کدام از آنها منشأ عملیات مهم دستوری بودند، تاکنون سکوت شده است. تعداد آنها [در تهران] ۲۴ و در تمام کشور ۴۷ نفر بود... توجه شود سازماندهی، تدارک اصلی و هدایت او باش در مناطقی از تهران

صورت گرفته است که ریاست کلانتری‌های آن با اعضای سازمان افسری بود. اگر این افسران قبلاً دستورها و راهنمایی‌هایی از رهبری داشتند، اقدامات و پیشگیری‌های آنها تأثیر بی‌چون و چرا در شکست نقشه و برنامه کودتاگران می‌گذاشت.^۱

اگر این نوشته‌ها را که شهادت‌های عینی است بپذیریم و با دست‌کم پنجاه درصد آن هم پذیرفتنی باشد (که جز قبول آنها چاره‌ای نداریم) تمام حساب‌سازی‌های کیانوری بخصوص درباره عدم توانایی سازمان افسری در روز ۲۸ مرداد، نقش بر آب می‌شود.

۱- جواب‌های فریدون آذر نور، به نقل از کیانوری و ادعایش، گردآورنده فریده خلعتبری، صص ۲۶۳ و

فصل یازدهم

طرح و مجازات انواع حمایت‌های شوروی از ایران

۳۲۱- لطیفه!

در صفحه ۲۸۹ تحت عنوان «اتحاد شوروی و مصدق» بحث‌های مختلفی جریان پیدا می‌کند که طبق معمول، مبنای کار کیانوری بر انکار واقعیت‌ها و حمایت تعصب‌آمیز از شوروی سابق است. نهایتاً نیز هیچ دیواری کوتاه‌تر از دیوار مصدق پیدا نمی‌شود و همه تقصیرها به گردن او می‌افتد.

مصاحبه‌کننده می‌گوید «یکی از مسائلی که درباره دوران مصدق مطرح می‌شود، عدم حمایت اتحاد شوروی از اوست» و کیانوری با پاسخی قطعی که بیشتر شبیه یک لطیفه است جواب می‌دهد «چنین نیست. این اتهام از آن اتهاماتی است که مکرر مطرح می‌شد و فقط جنبه تبلیغاتی داشت. واقعیت این است که این خود دکتر مصدق بود که نمی‌خواست از امکانات همجواری با اتحاد شوروی به سود جنبش ملی استفاده کند و به عکس تمام امید خود را به امریکا بسته بود!»

متأسفانه چنین هست. عدم حمایت شوروی از مصدق، اتهام نیست؛ واقعیتی است که در مقاطع حساس بر ملا شده و در اسناد و بایگانی شفاهی مردم منعکس است. از این گذشته، دیگر در جغرافیای کره ارض جایی به نام شوروی وجود ندارد پس

کیانوری سنگ چه کشور یا چه نظامی را به سینه می‌زند؟ بعد می‌گوید علت اینکه مصدق نخواست از امکانات همجواری با شوروی استفاده کند، امیدی بود که به امریکا داشت. آیا دکتر محمد مصدق می‌توانست اصولاً به هیچ بیگانه‌ای «امید» بسته باشد؟ اگر هم به فرض محال و به قول حزب توده مصدق نسبت به امریکا امیدی می‌داشت، مسلماً و دست‌کم پس از حادثه ۳۰ تیر قطع شد. آنچه عَقلاً از نقش مصدق در برابر هر کشور خارجی می‌دیدند، یک بازی سیاستمدارانه بیش نبود. در هر بازی هم البته برد و باخت وجود دارد. نکته بسیار جالب در این لطیفه این است که اصلاً همین اتهام بی‌اساس «امید مصدق به امریکا» بهترین دلیل لجبازی و فساد شوروی علیه دکتر مصدق شده بود.

۳۲۲- سه مورد پشتیبانی شوروی از دولت مصدق

کیانوری از «دفاع» شوروی در «مجله فلسفی» نسبت به مصدق مجدداً سخن می‌گوید که دیدیم در موقعیتی خاص و یک مورد آبکی بود. ولی از انتقادهای پیاپی روزنامه‌های شوروی نسبت به مصدق هیچ حرفی به میان نمی‌آورد. بعد مدعی می‌شود «حمایت شوروی از دولت مصدق حداقل در سه مورد آشکار است»^۱:

اول حمایت شوروی در مجامع بین‌المللی حقوق و سیاست در دعوای ایران با شرکت نفت از حقانیت ایران. این برداشت درست نیست. زیرا در مرحله مهمتر دعوا، دولت شوروی از حضور قاضی ماکولوتسکی در دادگاه لاهه ممانعت به عمل آورد و این غیبت قاضی روسی همان موقع به برخورد خصمانه از «امکانات همجواری اتحاد شوروی» تلقی شد. یکی از تاکتیک‌های شوروی که مجموعه غرب را در جریان ملی شدن صنعت نفت «بسی سپاسگزار» کرد، همین غیبت و تمارض قاضی شوروی بود.

دوم «در مسئله تحریم نفت توسط غرب» یعنی حمایت شوروی از ایران به صورت مشتری خریدار نفت بود. این نیز درست نیست. وقتی ایران پیشنهاد فروش نفت ملی را به شوروی و اقمار وابسته داد، نه تنها آنها روی خوش نشان ندادند، بلکه در برابر

امکان فروش‌های دیگر نفت ایران، پا به پای دولت فخریه انگلستان کارشکنی هم کردند. اقمار شوروی مانند مجارستان، چکسلواکی، بلغارستان و لهستان نیز با تشبث به بهانه‌ای نفت ایران را نخریدند. یکی گفت انبار نفتشان اشباع است، یکی مازاد ذخیره را عنوان کرد، دیگری نداشتن وسیله حمل را عذر آورد و بالاخره همگی گفتند «احتیاج نداریم» زیرا ظاهراً فرار شده بود با هر میزان تخفیف و رفع تمام بهانه‌ها از خرید نفت ملی شده خودداری کنند تا انگلیس را راضی به اعطای امتیازات کلانی بنمایند. در غیر این صورت هنگامی که استعمار، ایران را به منظور تضعیف اقتصادش از هر سو محاصره کرده بود، برای رهبری کبیر پرولتاریای جهان چه جای ناز و قهر و سایر بهانه‌های کودکانه است؟

سوم «اقدامات شوروی برای حل مسائل مالی میان دو کشور و توسعه مناسبات بازرگانی... سفیر شوروی در تهران چند بار به دکتر مصدق... مراجعه کرد و اعلام داشت شوروی آماده است که اختلافات مالی خود با ایران در مسئله طلاهای ایران در بانک مرکزی شوروی و اختلافات کوچک مرزی را حل کند... متأسفانه دکتر مصدق که به کمک‌های امریکا دل بسته بود پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک حل اختلاف را تا تیرماه ۱۳۳۲ به تعویق انداخت و تنها پس از اینکه از کمک‌های امریکا قطع امید کرد حاضر به مذاکره با اتحاد شوروی شد.»^۱

در این عبارات، واقعیت‌ها زیر انبوهی از خس و خاشاک پنهان شده‌اند و آقای کیانوری با لفاظی به آنها رنگ و لعاب زده است. سفیر شوروی یا هیچ مقام دیگری از آن کشور هرگز «برای حل مسائل مالی میان دو کشور» به دکتر مصدق مراجعه نکرد و مصدق هیچ‌گاه هیچ مذاکره‌ای را در «مسئله طلاهای ایران» به تعویق نینداخت. برخلاف ادعای آقای کیانوری این دولت مصدق بود که چندین بار برای وصول طلب‌های ایران پا جلو گذاشت و شوروی‌ها موضوع را پشت گوش انداختند و ناامیدش کردند. ببینیم واقعیت چه بود:

۱- «حل مسائل مالی» و «توسعه مناسبات بازرگانی» را در آن موقعیت یکی گرفتن و در عرض هم وانمود ساختن، اگر هم صادقانه ارزیابی شده باشد، ناشی از سطحی‌نگری قضایاست. حل مسائل مالی، یعنی تصفیه حساب و تسویه بدهی‌های شوروی به ایران بابت طلب‌های ایران از زمان جنگ بین‌المللی دوم که قسمت اعظم آن بصورت شمش طلا در بانک مرکزی شوروی به امانت گذاشته شده بود. توسعه بازرگانی مقوله جداگانه‌ای است که البته باید گسترش می‌یافت و به سود طرفین هم بود. در آن موقع، توسعه مناسبات بازرگانی، چنانچه باید هم بهبود پیدا می‌کرد، اهمیت ثانوی داشت و نتایج آن نیز نسبتاً در مدتی نه چندان کوتاه روشن می‌گردید. اما پرداخت بدهی‌های شوروی در آن زمان فوریت و حساسیت زیادی داشت و دولت مصدق به خاطر گشایش وضع مالی مملکت شخصاً علاقه داشت این گره کور و چندین ساله باز شود و دست و بال دولت باز گردد. برخلاف دفاع بی‌جای کیانوری وقتی هیئت‌های مذاکره در دو روز قبل کودتای اول یعنی در ۲۳ مرداد (و نه تیر ماه) پشت میز مذاکره نشستند، طرف شوروی از مذاکره روی موضوع فوری و مهم بدهی‌های ارزی و طلاها استنکاف ورزید.

۲- شوروی اگر استثنائاً حرف بی‌ضرری می‌زد، ظاهری بود و پشت آن نسبت به نهضت ملی ایران هیچ اقدام عملی وجود نداشت. مسئله طلب‌های ارزی و موضوع طلاها، اساساً در زمان سپهبد رزم‌آرا حل شده بود و شوروی حاضر بود به زودی طلاها را به «ژنرال رزم‌آرا» تحویل بدهد. اما مرگ او باعث تاخیر در این تصفیه شد. اگر دولت شوروی با نهضت و حکومت ملی ایران واقعاً مخالف نبود، باید در همان ابتدای حکومت دکتر مصدق طلاها را به دولت او تحویل می‌داد. ولی شوروی با دولت دکتر مصدق روی موافق نشان نمی‌داد و روزنامه‌های شوروی از مصدق بدگوئی می‌کردند و او را بسته به امپریالیسم امریکا می‌دانستند و از این طرز فکر غلط هیچ‌گاه خارج نشدند.

۳- شوروی آمادگی پیدا کرده بود که در ۱۳۲۹ طلاها به رزم‌آرا تحویل دهد، پس از سقوط مصدق هم شوروی - چنانکه دیدیم و شد - طلاها را به دولت‌هایی تحویل داد که محصول کودتا بودند. دولت اتحاد جماهیر شوروی درست در فاصله زمامداری دکتر مصدق از عمل به تکلیف خود پشیمان شد. و حال آنکه دولت‌های قبل و بعد

مصدق برای شوروی شناخته شده بودند که از چه قماش هستند. در این میان تنها مصدق حاصل خواست میلیون‌ها ایرانی بود. در حکومت کودتا، حزب توده شدیداً سرکوب شد و در زمان مصدق بالید و با آزادی کامل گسترش یافت. برای یک رژیم طرفدار پرولتاریا و نظامی که ظاهراً بر طبقه کارگران و زحمتکشان تکیه دارد و به اصطلاح سوسیالیست است، حمایت کدامیک از حکومت‌های ایران واجب اجتماعی - سیاسی می‌باشد؟ اگر شوروی به حداقلی از عدالت و انصاف و شرف اجتماعی پایند بود تکلیف بین‌المللی و «حق همجواری» حکم می‌کرد که طلاها را به دولت مصدق بازپس دهد که از حداکثر جاهت و مشروعیت ملی برخوردار بود. شوروی به تعهدات انسانی و مسئولیت‌های مارکسیستی خود هم عمل نکرد و شاید بر سیاق اخلاق در کمونیزم بین‌الملل رفتار نمود! به هر حال دفاع کیانوری از این اعمال شوروی به شکل زنده‌ای خارج از انصاف و وجدان است.

۳۲۳- نقشه فرار مصدق از زندان

اکنون چاپ جدید خاطرات دکتر انور خامه‌ای (سه جلد در یک جلد) که با تعلیقات و مصاحبه‌های اخیر او همراه است در برابر ما می‌باشد. از جمله «مصاحبه با افسرانی که در فرار ۱۰ تن از رهبران حزب توده از زندان دخالت داشته‌اند»^۱ و سایر افسران توده‌ای که بعضی از آنها مسئول نگهداری از زندان دکتر مصدق در مرحله محاکمات او بودند. این مصاحبه‌ها راهگشای مقداری از مجهولات ما می‌باشد و یکی از آنها را خامه‌ای با سرگرد مهدی همایونی - که در آن زمان افسر نگهبان زندان مصدق در سلطنت آباد بود - انجام داده است. همایونی از طرف سازمان افسران توده‌ای مأموریت پیدا می‌کند که نقشه فرار مصدق از زندان را با خود او در میان بگذارد. همایونی به خامه‌ای می‌گوید که پس از جلب اعتماد مصدق و طرح موضوع مأموریت سازمان، به چند دلیل مصدق آن را صریحاً و قاطعانه رد کرد و علت مخالفت خود را به

۱- دکتر انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، (پنج‌جاه و سه نفر، فرصت بزرگ از دست رفته، از انشعاب تا

کودتا)، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۲، ص ۷

این شرح برای سرگرد همایونی بیان داشت:

دلیل اول اینکه، من به حزب توده اعتماد ندارم زیرا در تمام طول مبارزات من علاوه بر اینکه از من پشتیبانی نکردند، ضرباتی هم بر مبارزات وطن‌پرستانه من و طرفدارانم وارد آوردند به شرح زیر: الف- در مبارزه من علیه شرکت نفت انگلیس و ملی کردن آن؛ ب- در اعلام فرضه ملی که تمام مردم از آن استقبال کردند، حزب توده کوچکترین کمکی نکرد و اعضای حزب هم پشتیبانی نکردند؛ ج- در فاصله ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد که کودتا در نطفه خفه شد و شکست خورد، علاوه بر اینکه نیروهای خود را برای مقابله با کودتاچیان تجهیز نکردند و نیز برای مذاکره و مشورت آمادگی خود را اعلام نکردند، اعضای سازمان جوانان حزب توده در خیابان‌های لاله‌زار و استانبول شعار مرگ بر مصدق می‌دادند.^۱

این مصاحبه تلی خاکستر از خاطرات کیانوری بر جای می‌گذارد و تمام ارجوزه‌خوانی‌های رویایی او را مبنی بر حمایت حزب توده از دکتر مصدق و نهضت ملی، چون زلزله فرو می‌ریزد و ویران می‌کند. مصدق فوق‌العاده قدرشناس بود، آدم نمک‌نشانی نبود که از حزبی که آن همه حمایت، امکانات و اطلاعات (طبق فهرستی که در مباحث ۶- ۳۱۳ دیدیم) در اختیارش قرار داده است، در هیچ جا و نزد هیچ کس کمترین اشاره تشکر آمیزی نکند. اظهارات سرگرد همایونی (اگر تماماً عین واقعیت باشد) در واقع مکمل آثار ارسلان پوریا در کتاب‌های کارنامه مصدق و کارنامه مصدق و حزب توده است که با نظر شخص مصدق تدوین شده‌اند. گفته‌های ثبت شده پوریا و همایونی هیچ تردیدی در رماتیسم کیانوری باقی نمی‌گذارد.

۳۲۴- تحلیلی از طرح فرار سازمان نظامی

از مصاحبه خامه‌ای با همایونی به چند امکان و احتمال می‌رسیم: یکی این که در

طراحی فرار دکتر مصدق از زندان، به ظن قوی خسرو روزبه دست داشته و به احتمال بیشتر مبتکر این طرح بوده. ولی دست آخر از تصویب مقامات شوروی گذشته است. دیگر اینکه برای جبران آن آبروریزی‌ها و نتایجی که از کودتای ۲۸ مرداد نصیب شوروی شده بود رهبران این کشور تمایل داشتند کاری چشمگیر صورت دهند. بنابراین مجوز چنین طرحی را به سازمان نظامی حزب توده می‌دهند. و دیگر آنکه سوال خیلی مهمی مطرح می‌گردد: آیا کیانوری از این نقشه آگاه بوده و با توجه به قدرت او در سازمان افسری، او هم در طرح مذکور دخالت داشته است؟ اگر اطلاع نداشته (که ظاهراً چنین می‌نماید) بسیاری از معادلات در گردانندگی او نسبت به سازمان افسری به هم می‌خورد. قبلاً گفتیم که با وجود مسئولیت دکتر حسین جودت بر این سازمان، همه کاره واقعی شخص کیانوری بوده و شاید غیر مستقیم در بین افسران حرف آخر را می‌زده است. ولی بی‌اطلاعی او از نقشه فرار مصدق، نشان می‌دهد که سازمان افسری با اشاره مقامات شوروی تصمیم گرفته و طرح و اجرای آن را از بالای سر کیانوری و جودت عبور داده است. فرض دیگر هم این است که بدون اطلاع کیانوری، مسئولیت آن را به جودت واگذار کرده‌اند. اما چنانچه کیانوری در جریان این طرح قرار گرفته باشد، تعجب در این است که چرا از این راز مهم سخنی در خاطرات خود نگفته و از این بالاتر چرا از آن به نفع خود بهره برداری نکرده است؟ در جایی که کیانوری از تمام حرکات اختراعی خود نهایت قهرمان بازی را در آورده چطور برای بهره‌برداری از این طرح واقعی هیچ کاری صورت نداده است. زیرا مسلماً موضوع هیچ‌گونه خطر فاش اسرار در میان نبوده است و هر نوع خطری که در این مورد متصور باشد، از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به بعد منتفی می‌باشد. یک احتمال آن است که کیانوری اگر هم مطلع بوده افشای آن را به نفع خود نمی‌دیده است. زیرا حرف‌های مصدق (طبق روایت سرگرد همایونی) ادعاهای او را در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد به کلی باطل می‌کند. جواب این است که کیانوری می‌توانسته نقشه فرار را با تحریف و تقلب در جواب‌های دکتر مصدق افشا کند و از طرح ابتکاری حزب توده به عنوان یکی از افتخارات آن حزب و حتی بستن طراحی فرار به پای خودش داد سخن بدهد. با این همه جواب قطعی‌تر نگارنده آن است که

کیانوری از تمام مراحل این طرح، بی‌خبر نگه داشته شده و هم‌اکنون (تا قبل از انتشار چاپ جدید خاطرات خامه‌ای) نیز از آن بی‌اطلاع مانده است. ممکن نیست کیانوری از طرح فرار دکتر مصدق اطلاع می‌داشته و از آن به انواع مختلف و تکرار زیاد سود نبرده باشد؛ چرا که می‌توانسته تبلیغات مثبتی به نفع او باشد. اگر سرگرد همایونی این ماجرا و جواب‌های منفی دکتر مصدق را دقیق و صادقانه روایت کرده باشد (که ظاهراً دلیلی برای شک در مصاحبه او وجود ندارد) پس از انتشار چاپ جدید خاطرات خامه‌ای باید منتظر بهره‌برداری تبلیغاتی و گسترده کیانوری باشیم. آنطور که آقای کیانوری را شناسانده‌ایم، از جنم او بعید نیست که داستانی به شرح زیر سر هم کند:

من از جزئیات طرح و حمایت بی‌دریغ حزب و سازمان افسری نسبت به مصدق آگاهی کامل داشتیم و با کمک سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری و خسرو روزبه آن را طراحی کردم. ولی در خاطراتم به کلی فراموش کردم از این موضوع مهم حرفی بزنم (باصلاح ندانستم)... مصدق مرد شرافتمند و آزاده‌ای بود. ولی چه می‌شود کرد که در مقابل امریکایی‌ها تا زانو خم می‌شد. مصدق شناختی نسبت به امپریالیسم امریکا و سوسیالیسم اتحاد شوروی نداشت و اصلاً سیاستمدار واقع‌بینی نبود، اصولاً سیاستمدار نبود و حزب توده را که بزرگترین پشتیبان او بود از خود رنجاند، کادرهای آن را در شب جنبش‌های ملی توقیف می‌کرد و به دستور امریکایی‌ها ما را دم چک فرمانداری نظامی خشن و ضد بشری خود می‌داد... او یکی از اشراف بورژوا و مالکین بزرگ (فتودال؟) بود که فهم طبقاتی نداشت و قدر کمک‌های مختلف و حمایت‌های بی‌توقع شوروی را نمی‌دانست و در عوض هر چه احترام و ارزش بود برای امریکا قائل می‌شد...!! داستان خیال‌پردازانه کیانوری را می‌توان تا چندین صفحه ادامه داد ولی بهتر است برای دریافت فانتزی‌های او در این موارد به منبع اصلی آن و مصاحبه با افسران توده‌ای مراجعه کرد.

۳۲۵- بهانه‌تراشی برای عدم تحویل طلاها

از یک طرف کیانوری مدعی است «شکایت انگلیس به شورای امنیت که مصدق به خاطر آن در جلسه شورا شرکت کرد... تنها مداخله شوروی باعث شد که شورای

امنیت نتواند علیه ایران تصمیم بگیرد»^۱ یعنی شوروی آنقدر قوی و غیر قابل تهدید بود که «تنها مداخله» بدون توپ و تانک آن، ۱۴ کشور دیگر عضو شورای امنیت سازمان ملل را وادار به عقب‌نشینی و تمکین کرد و بنابراین همه در مقابل مداخله قدرتمندانه شوروی جا زدند.

از طرف دیگر بدون اینکه هیبت و صولت شوروی را به خاطر سپرده باشد، دو صفحه بعد می‌گوید «دولت شوروی تا ماه‌ها پس از کودتا از تحویل مطالبات ایران به دولت کودتا امتناع کرد ولی بالاخره با تهدید زاهدی مواجه شد. به هر حال چون پروتکل امضا شده بود دولت شوروی موظف به اجرای آن بود و دولت زاهدی می‌خواست به شورای امنیت شکایت کند، طلاهای فوق به ایران تحویل گردید»^۲ تا بنیه جیب‌های کودتاچیان که با اخاذی و رشوه‌خواری و بلعیدن کمک‌های امریکا ورم کرده بود، به حد انفجار برسد. توجه کیانوری در دفاع از عمل حساب شده شوروی، بهانه‌تراشی بسیار زشتی است. این همان مطالباتی است که به ناحق از دولت سالم و صدیق دکتر مصدق دریغ شده بود. در دفاع ناشایست کیانوری ملاحظاتی سؤال برانگیز وجود دارد:

الف - دولت زاهدی هیچ‌گاه نمی‌توانست، یعنی قادر نبود دولت قدرتمند شوروی را مورد «تهدید جدی» قرار دهد. به فرض که چنین شده بود، شوروی از چه چیز باید می‌هراسید؟

ب - چطور باید پذیرفت که شوروی از همان شورای امنیتی حساب ببرد که چندی پیش آن را ترسانده بود و به نفع ایران وادار به عقب‌نشینی کرده بود؟

ج - از همه بدتر، شوروی که در نمایش قدرت و بی‌باکی خود با نصف جهان رافتاده بود تا از منافع یک کشور مظلوم و ضعیف دفاع نماید، حال چگونه ممکن است تنها از همان کشور ضعیف، آن هم با تهدید یک حکومت کودتاچی که به تازگی تمام مشروعیت خود را از دست داده است، بترسد و جا بزند و تسلیم شود؟!

د - دولت شوروی، این پروتکل را که زمان حکومت رزم‌آرا امضا شده بود،

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۸۹

۲- همان، ص ۲۹۱، تأکید اضافه شده است

چرا همان وقت اجرا نکرد و از فاصله امضای آن در سال ۱۳۲۹ تا مرحله تصفیه مطالبات ایران در سال ۱۳۳۴ قریب به پنج سال طول کشید و آخر الامر به حکومت خلف زاهدی که نشانه تثبیت کودتا در ایران بود تحویل داد؟ اگر دولت شوروی برای خود خیلی احترام قائل است حقش این بود که پس از کشته شدن رزم آرا (که در واقع فرصت تحویل طلاها به او را پیدا نکرد) قطعاً به دولت مصدق تحویل می‌داد. می‌بینیم که این معادله را از هر طرف که بگیریم به سود آقای کیانوری نسخواهد بود و این سفسطه‌ها برای برائت دولت شوروی از گناهی که کرده بود مفید واقع نمی‌شود.

۵- کیانوری علل عدم پرداخت طلب‌های ایران توسط شوروی را وضع بد اقتصادی و «خرابی دهشتناک جنگ... تلفات کمرشکن مادی و انسانی» و کمک به جنبش‌های کمونیستی جهان و حمایت مادی از کشورهای بلوک شرق ذکر می‌کند که تمام امکانات شوروی را می‌بلعید.^۱ اینها نیز بر خلاف بدیهیات مسلم است. زیرا علاوه بر اینکه شوروی برنامه اول اقتصاد نوین (NEP) خود را با موفقیت پشت سر گذاشته بود، در حال اجرای دومین طرح اقتصادی بود. حتی در همین زمان امکانات مالی شوروی اجازه داده بود که به ساخت اولین بمب اتمی خود دست پیدا کند و در برابر تهدیدات اتمی امریکا از موضع قدرتی مضاعف بایستد. از این گذشته، کمک مالی در مقابل ادای دین از اهمیت ثانوی برخوردار است. همه قواعد، حتی اخلاق، در روابط بین‌المللی ایجاب می‌کنند که اول دیون مسلم را پردازند و آنگاه (اگر چیزی زیاد آمد) کمک و انفاق کنند. کیانوری عکس این عقیده را دارد و از عمل شرم آور شوروی به ناحق دفاع می‌کند. در حالی که این وکالت و دفاع از شوروی سابق، گمان نمی‌رود جز بدنامی برای وکیل و موکل نفع دیگری داشته باشد.

ز - از همه اینها گذشته، اصلاً در زمان تحویل گرفتن طلاها زاهدی محلی از اعراب نداشت. اینکه کیانوری اصرار دارد دولت شوروی «تا ماه‌ها پس از کودتا از تحویل طلاها امتناع کرد» و «با تهدید زاهدی مواجه شد» و «دولت زاهدی می‌خواست

به شورای امنیت شکایت کند» و به زور زاهدی را قهرمان دریافت طلاها معرفی می‌کند، تماماً بی‌پایه و مایه است. زیرا مفاصای دیون و تعهدات دولت شوروی (به شرح فهرست زیر) در دوران حکومت حسین علا که بعد از سپهبد زاهدی نخست‌وزیر شد به عمل آمد و بدهی‌های مذکور، از جمله طلاها، بعد از چندین سال (و نه «تا ماه‌ها پس از کودتا») در سال ۱۳۳۴ تحویل دولت آقای علا گردید.

بابت پرداخت هزینه‌های ریالی ارتش سرخ در زمان اشغال ایران که به صورت اسکناس ایرانی در اختیار شوروی قرار می‌گرفت، آن دولت تعهد کرد برابر بدهی‌های خود تا ۶۰ درصد آن را به شمش طلا و ۴۰ درصد بقیه را با ارز تضمین شده طلا (دلار امریکائی) بپردازد. شوروی علاوه بر این، بدهی‌های دیگری هم به ایران داشت. به این ترتیب طلب‌های دولت ایران از آن کشور شامل مبالغ زیر می‌گردید:

□ بابت ۶۰ درصد شمش طلا، بیش از ۱۱،۱۹۶ کیلوگرم؛

□ بابت ۴۰ درصد ارز تضمینی به طلا، معادل هشت میلیون دلار؛

□ بابت فروش اسلحه از کارخانه‌های تسلیحات ایران، معادل ۵۰ میلیون تومان؛

□ بابت حقوق گمرکی کالاهای شوروی، معادل ۵۰ میلیون تومان؛

□ بابت حمل شش میلیارد کیلو تجهیزات نظامی از بندر شاهپور در جنوب تا

بندر شاه در شمال، معادل هشت میلیون دلار.^۱

جمع این ارقام که در آن زمان حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون تومان می‌شد،

برای دولت مصدق فوق‌العاده کارگشا بود. اما افسوس که شوروی عالماً و عامداً

نمی‌خواست گره از کار فرو بسته ما باز شود!

۳۲۶- لجبازی بی‌چگانه

کیانوری برای خراب کردن چهره مخالفانش یا خریدن آبرو برای رهبری حزب

توده مثل بچه‌ها لجبازی می‌کند؛ در حالی که نتیجه آن بیشتر به برتری آبروی خودش

۱- روزنامه ایران ما، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۶، نقل از جنبش ملی شدن...، چاپ ششم، ص ۲۹۶

منجر می‌گردد. او در همان صفحه ۲۹۱ می‌نویسد «این مسئله طبیعی و روشن [یعنی تحویل طلاها به ایران] را بعدها جبهه ملی‌ها علم کردند و به تبلیغات سخیفی علیه حزب و اتحاد شوروی پرداختند و ما نیز در جزوه افسانه طلاهای ایران با مدرک و سند به این اتهام پاسخ دادیم.»

کدام مسئله «طبیعی و روشن» بود؟ اینکه پرداخت بدهی ایران معلوم و مشخص بود و شوروی به انواع مختلف الحیل تا پنج سال طولش داد؟ یا پرداخت آن به دولت‌های کودتائی که بعد از دکتر مصدق آمدند؟ هیچ‌کدام طبیعی و روشن نبود و هنوز هم نیست. وقتی جبهه ملی به گربه رقصانی‌های شوروی اعتراض کرد (و این اعتراض بجا و درستی بود) بعد از ۲۵ سال حزب توده به کلی حقانیت ایران را منکر شد و گفت: اصلاً چه طلبی؟ چه طلائی؟ طلب‌های ایران واقعیت نداشته بلکه ادعای ایران در طلب طلاهای زمان جنگ داستانی خیالپردازانه است و طبق حسابسازی حزب توده با مقدار ارزی که متعلق به شوروی بود و در حساب بانک مرکزی ایران مانده بود، مفاصا شده است و متخصصین بانکی و مالی حزب، شوروی را طلبکار هم ساختند! به این ترتیب بود که حقوق مسلم ایران را «تبلیغات سخیفی علیه حزب و اتحاد شوروی» می‌داند و از سخافت دفاع کورکورانه خود در قبال شاتناژ مالی و سیاسی شوروی غافل می‌ماند. چقدر زشت است که کیانوری با افتخار و «بامدرک و سند» مطالبات برحق ایران را به نفع شوروی مردود اعلام می‌کند و باگردنی افراشته از «افسانه طلاهای ایران» صحبت به میان می‌آورد. کیانوری می‌گوید چون جبهه ملی تبلیغات «سخیفی» به خاطر ۱۱ تن و خرده‌ای طلا (ی ناقابل!) علیه حزب توده و مهمتر از آن علیه شوروی به راه انداخت و با آبروی اتحاد جماهیر شوروی بازی کرد، آنها هم با جعل «مدرک و سند» حقانیت ایران را زیر پا گذاشتند و از اصل زیرش زدند. ولی در برابر همه مدافعات غلط و لجبازی رهبران حزب توده درباره «افسانه طلاهای ایران» سؤال بزرگی نقش نگارستان تاریخ می‌شود: آیا اینها ایرانی هستند؟!

۳۲۷- مناسبات بازرگانی ایران و شوروی

به نقل از کتاب انقلاب اکتبر و ایران^۱ در سمیناری که حزب توده به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر منتشر کرد، کیانوری می‌گوید:

بازرگانی ایران و شوروی در این سال‌ها [ای حکومت مصدق] با موازنه خود به سود ایران، کمک بزرگی بود به تعدیل پرداخت‌های ایران و اجرای سیاست «اقتصاد بدون نفت» دکتر مصدق.

بعد، ضمن رسم جدول واردات و صادرات در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و محاسبه کسر موازنه (که معلوم نیست از کجا به دست آورده و مأخذ او یا نویسندگان آن کتاب چه بوده) می‌گوید «متأسفانه دکتر مصدق از این امکان مبادله بازرگانی با شوروی نیز استفاده نکرد. در دوران دولت او سهم اتحاد شوروی در کل مبادلات بازرگانی ایران کمتر از ۲/۵ درصد و سهم آمریکا قریب به ۲۵ درصد بود»^۲ دو رقم اخیر، یعنی ۲/۵ درصد و ۲۵ درصدی که کیانوری آورده به هیچ وجه قابل اعتماد نیست. ما سعی می‌کنیم با مراجعه به مأخذ مطمئن تا حدودی ارقام واقعی را به دست دهیم.

در موقعیتی که بازرگانی ایران در دوران دکتر مصدق با غالب کشورهای رشد چشمگیری داشت، شوروی در ردیف چند کشور دیگر مانند انگلستان و آمریکا بود که بازرگانش کاهش نشان می‌داد. در آن دوره ایران با تمام کشورهای موازنه مثبت پیدا کرد و این موازنه مثبت، بیش از همه با آمریکا بود. ولی کیانوری که مصدق را متکی به آمریکا معرفی می‌کند نمی‌بیند بازرگانی با آمریکا به چه روزی افتاده و تا یک سوم سقوط کرده بود. می‌دانیم که از مهمترین علل موفقیت‌های اقتصادی دولت دکتر مصدق، انجام معاملات تهاثری با اکثر کشورهای بود.

روی هم‌رفته در پایان حکومت مصدق، ایران با کشورهای شوروی، آلمان فدرال، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، هلند، بلژیک، چکسلواکی، لهستان و

۱- انتشار شعبه تبلیغات حزب توده ایران، لاپیزیک، چاپ دوم ۱۳۵۴، صص ۱۱۹ و ۱۲۰، نقل از پانوش

خاطرات کیانوری در ص ۲۹۱

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۲۹۱

مجارستان قراردادهای پایایی بسته و با کشورهای دیگر نیز برای بستن آن گفتگو می‌کرد. نتیجه این قرار دادهای نخست گسترش بازرگانی با این کشورها و به زیان بازرگانی با کشورهای که با ارز با ما معامله می‌کردند مانند انگلیس و امریکا بود. در حالی که واردات از ایالات متحده از ۲۸۵۸ میلیون ریال در سال ۱۳۲۸ به ۹۹۶ میلیون ریال [یعنی یک سوم] در سال ۱۳۳۲ کاهش یافته و واردات از انگلستان در همین فاصله زمانی از ۱۶۵۸ میلیون به ۵۶۸ میلیون ریال [یعنی حدود یک سوم کاهش] رسیده بود، واردات از شوروی در همان فاصله از ۱۹۳ میلیون به ۳۰۷ میلیون و صادرات به شوروی از ۷ میلیون به ۱۱۰۶ میلیون ریال [افزایش چشمگیر] رسید. همچنین واردات از آلمان غربی در همان فاصله از ۱۵۶ میلیون به ۸۵۸ میلیون و صادرات ایران به آن کشور از ۲۳۴ میلیون به ۱۵۳۳ میلیون ریال افزایش یافت. نتیجه دیگر این سیاست این بود که موازنه بازرگانی با بیشتر این کشورها به سود ایران تحول یافت.^۱

همچنین با توجه به سایر آمار (به عنوان مثال) موازنه بازرگانی با ژاپن و فرانسه که تا سال ۱۳۳۰ منفی بود، در سال ۱۳۳۲ مثبت شد و از این جهت به سود ایران تغییر یافت. اگر قبل از دولت دکتر مصدق حجم بازرگانی ایران با شوروی نامتعادل بود، در دوران او به نفع طرفین تغییر کرد و هم بر حسب تناژ و هم نسبت به ارز متبادله، صادرات هر دو کشور افزایش قابل توجهی پیدا کرد. با توجه به داده‌های مذکور، رقم ۵/۲ درصد بابت کل مبادلات با شوروی و نیز رقم ۲۵ درصدی با امریکا ارقامی هستند که کیانوری و رفقاییش علیه مصدق جعل کرده‌اند. او به ارقام واقعی کاری ندارد، کافی است عدد و رقم و سیاستی و حرکتی مصدق را ضعیف نشان دهد تا مورد استناد و استفاده (سوء؟) او قرار گیرد.

۱- اقتصاد بدون نفت، ص ۱۲۹، مأخذ این کتاب برای ارقام فوق، بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران و مجلات بانک ملی ایران، شماره‌های فروردین ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ و غیره می‌باشد.

۳۲۸- اثر تهدیدهای شوروی در غرب

مصاحبه کننده به عنوان پی نوشت، طی بحثی از عدم کمک شوروی در ماجرای ۲۸ مرداد صحبت می کند و عقیده دارد که شوروی ها به احتمال زیاد از طریق عوامل اطلاعاتی خود مانند کیم فیلیپی مأمور نفوذی شوروی در انتلیجنس سرویس که اتفاقاً در زمان کودتای ۲۸ مرداد مقیم امریکا و رابط سازمان های جاسوسی انگلیس با سیا بود، از طرح کودتا خبر داشتند (این همان احتمالی است که ما هم قویاً در علت ورود هیئت های حل اختلاف در مسائل مالی و مرزی دو کشور ایران و شوروی قائل شدیم) مصاحبه کننده می افزاید بر حسب اطلاعات شوروی از کودتا، این کشور «می توانست واکنش های گوناگون نشان دهد؛ می توانست با رهنمودهای قاطع خود، رهبری حزب توده را از تشمت و بلاتکلیفی خارج کند و آنها را به مقابله قاطع با کودتا فرا خواند؛ می توانست نسبت به کودتا اولتیماتوم دهد»^۱

این شرایط که به مواضع ما خیلی نزدیک است شدیداً مورد انکار کیانوری واقع می شود. برای ما مسلم است که بی عملی و به خواب خویش غفلت و فرو غلتیدن حزب توده بستگی تام به اراده شوروی ها داشت. کیانوری همه امکانات شوروی را در بست رد می کند و به جای آنها از مشکلات عدیده شوروی مانند دنیای پس از جنگ و تلفات نیروی انسانی و فقدان سرمایه، همچنین از تعهدات انسان دوستانه شوروی حرف می زند و می گوید «آیا شما هیچ حساب می کنید که مبارزه با نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی و عمال امپریالیسم در کشورهای آزاد شده از یوغ حاکمیت نازی ها در اروپای شرقی چه میزان از امکانات شوروی را در اختیار می گرفت؟» و ما می پرسیم که آیا ۳۶ سال پس از انقلاب اکتبر که یکی از دو نسل انقلابی تربیت شدند باز هم صحبت از «مبارزه با نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی و عمال امپریالیسم» مشروعیت نظام کمونیستی در آن کشور را زیر سؤال نمی برند؟ و آیا سخن از «کشورهای آزاد شده از یوغ حاکمیت نازی ها» پس از فرو پاشی کشور شورواها که کشورهای بلوک شرق واقعاً خود را آزاد